

متن پیاده سازی شده جلسه پنجاه و هشتم سال چهارم درس خارج فقه القضا 9 بهمن ماه 1400

بسم الله الرحمن الرحيم

اخلاق

قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أُجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ. سوره سبأ: 25

قرآن شریف کیمیا است و هر چه انسان تامل بیشتر می‌کند کیمیا بودن آن بیشتر مشخص می‌شود. قرآن دو نوع آموزش دارد؛ اول: آموزش مستقیم دارد مانند این که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (سوره مائده، 8)، اوفاوا بالعقود(مائده، 1)، اوفاوا بالعهد(اسراء، 34).

دوم: گاه آموزش غیر مستقیم دارد، از رفتار حضرت موسی با فرعون صحبت می‌کند یا با برادرش هارون و یا داستان آدم و ترک اولایش اما آموزش می‌دهد؛ از موارد تعلیمی غیر مستقیم قرآن ادب مواجهه و رد کردن کلام دیگران و جدال است. آیه شریفه بیان شده در اول درس از این قبیل است؛ بگو پیغمبرم جرائمی که ما آن را انجام می‌دهیم شما بازخواست نمی‌شوید و قاعده این است که در آیه بیاید و لا نسال عن ما تجرمون یعنی از جرائم شما هم ما سوال نمی‌شویم ولی چه اصراری است که به مخاطب فرضی، مجرم بگوییم؟! ولی در ادامه خداوند می‌فرماید: از کارهای شما هم ما سوال نمی‌شویم. باید انسان هواس خود را جمع بکند تا که از کار دیگران چگونه صحبت بکند؟

در قضیه حضرت لوط و قوم ایشان: در اوج ناراحتی ایشان از آن عمل قوم شان نفرمودند: من از شما بیزارم بلکه فرمود: قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْفَالِقِينَ (سوره شعراء، 168) من دشمن عمل شما هستم نه شخص شما؛ گرچه که در مواردی آخر کار برائت از شخص نیز باشد ولی نیاز به بیان نیست. یا در آیه 41 سوره یونس: وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ. برائت از عمل مطرح است نه شخص. آداب جدل نمودن:

اول: کاملاً حرف شخص مورد نقد را مطالعه کنیم کمترین انصاف این است که اگر حرف کسی را نقد می‌خواهیم بکنیم باید کلام آن شخص را کاملاً بررسی کرده باشیم حتی موضع گیری ها و سایر کلمات آن شخص را مد نظر قرار بدهیم. این که باید دین در یک نظام هرمی و حلقوی مطالعه شود معنایش همین است. بله اگر بگویید این خیلی وقت نیاز دارد، می‌گوییم باید حداقل بخش و موقعیت مورد نقد شخص خوب مطالعه شود.

دوم: نیت خوانی نشود، گاهی اوقات شخص مطلبی را گفته است و قابل توجیه معقول است ولی گاهی پای نیت خوانی و حدسیات به میان می‌آید.

سوم: گسست فرد از سخن(خیلی مهم)، همین کاری که قرآن حکیم یاد ما داده است که در صدر کلام به آن پرداختیم. حرف و عملکرد را نقد کنیم و کاری به شخص نداشته باشیم. مانند برخی نباشیم که -پناه بر خداوند- می‌گویند از بی‌سواد و خُبث شخص است که این حرف‌ها را می‌زند.

چهارم: آن چه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بیسند و همچنین عکس آن، انسان سهمی از فهم، تحقیق و پژوهش برای دیگران هم قائل باشد.

پنجم: برخی خیلی قدیمی هستند و یک کهنه قدیمی را از صد تازه امروزی بیشتر دوست دارند، بر عکس برخی که هر چه تازه

هست را درست می‌دانند! مثل برخی تعابیر که متاسفانه در حوزه مرسوم بوده است و شاید الان هم باشد(مما یضحک به الثکلی و تعابیری از این نوع).

ششم: آن چه را در حال غضب می‌نویسیم طرف مقابل در حال آرامش مطالعه می‌کند.

آقای حسن زاده آملی از استادشان آقای شعرانی نقل می‌کنند؛ آقای ملا عبدالنبی نوری از طلبه‌های مازندران است، در تهران بودم و فقیر و نیز دنبال علم کیمیا بودم که فقرم را جبران کنم. در همین ایام کاروانی از نور آمد و از من دعوت به همراهی نمودند و من نیز اجابت کردم تا در راه به سبزوار رسیدیم، عالم آن شهر ملا هادی سبزواری بود به خدمت ایشان رفتیم. بعد که از ایشان اذن ترخیص گرفتند به من فرمودند: شما(ملا عبدالنبی) بمانید و فرمودند: کیمیا قرآن است علیکم بالقرآن.

سوال: نظر مختار کلاس در مورد تعارض اقرار با ید خروج از اطلاق گرابی و پرونده شخصیت مقرر شد، شما به سمت ادله معنوی رفتید و حال این‌که قبلاً فرموده بودید سیستم قضایی اسلام ادله آزاد است؟

جواب: این گونه از کلام در کلاس استفاده نکند بلکه آنی که گفته شد این بود که معنوی محض از ادله استفاده نشد و همچنین ادله محض قانونی هم حجت نیست بنابراین در سیستم قضایی اسلام، معنوی و آزاد هر دو وجود دارد. لکن اگر شک نمودیم بین ادله آزاد و معنوی مانند درس این روزها، معنوی را مقدم بداریم.

سوال: فرض در جایی است که هیچ اماره ای موجود نیست بجز ید، اگر اماره ای کنار ید آمد دیگر مورد قبول است؟
جواب: در درس فردا جوابش داده می‌شود.

ادامه بحث از تعارض ید و اقرار؛

اشکال به آقای بجنوردی و مانند ایشان که قائل هستند؛ اگر ذوالید انقلاب دعوی پیدا کرد دیگر منکر نیست و مدعی می‌شود، اما در این که از خانه بیرونش بکنند تامل است!

حرف استاد محترم این است که اگر انقلاب دعوا را پذیرفتیم دیگر جای کلامی برای عدم اخذ خانه از ذوالید مدعی نیست بلکه با قسم منکر خانه از ذوالید گرفته می‌شود.

برخی شاید بگویند: انقلاب را قبول می‌کنیم ولی خانه را از ذوالید نمی‌گیریم چون تصرف او فعلی است و عدم اماریت ید ذوالید نسبت به انتقال موجب نمی‌شود که الان تصرف نکنند.